

## چرا شیوا؟

آقا، این اسم هم در دسری شد برای ما! ششصد هزار بار مجبور شده ام توضیح بدهم که اصلاً تقصیر حسینقلی مستعان بوده که یک رمان نوشته که مرد قهرمان داستان اسمش شیوا بوده و مادر ما هم نمی دانم عاشق قهرمان داستان شده، یا چی، که اسم ما را شیوا گذاشته! یا به کسانی که نمی دانستند «مستعان» یک جور بستنی است، یا اسم چهارراهی در تهران است، مثل این «خارجی ها»، توضیح داده ام که «اصلاً جداندرجد ما نه از اردبیل، بلکه از هند بوده اند و اسم آن خدای هندی را که مذکر است، روی ما گذاشته اند!» بعضی دوستان می گویند که چرا اسمت را عوض نکردی. جوابشان این است که اولاً تا حدود بیست سالگی های من، تغییر اسم کوچک طبق قانون ممنوع بود. بعد هم که آزاد شد، ما تازه به این اسم عادت کرده بودیم و کی دیگر حالش را داشت که برود و اسم عوض کند؟ تازه، اگر عوض می کردم، باید می گذاشتم مثلاً «غضنفر» که آن وقت «غضنفر فرهمند»، دوتا «فرفر» پشت سرهم خیلی ناجور می شد! و بعد سوئدی ها چی می گفتند که نه «غ» دارند و نه «ض»؟ باز «شیوا» این حسن را دارد که به سوئدی یعنی «صفحه گراموفون» که اقللاً ربطی به «اتاق موسیقی» دارد! (البته «شیوا» به سوئدی «ورق کالباس» هم معنی می دهد!). اتفاق های با مزه ای هم به خاطر این اسم برایم پیش آمده:

دوسه ماه بعد از ورود به دانشگاه دیدیم یک نامه ای آمده به نشانی دانشکده مکانیک و رویش نوشته «خانم شیوا فرهمند راد»، یک سپاه دانش از یکی از روستاهای اطراف اراک بود که نوشته بود: «من اسم شما را که در میان پذیرفته شدگان کنکور دیدم، یک دل نه صد دل عاشقتان شدم، میل دارم شما را ببینم و با شما آشنا شوم!!» طفلک چه خیال بافی هایی کرده بود با این اسم! حیف که عصبانی شدم و نامه را پاره کردم، باید آن را نگه می داشتم و یک مقدار سربه سر او می گذاشتم!

درس «مبانی مهندسی برق» داشتیم. استادمان آقای دکتر جباری در اولین جلسه به بهانه «آشنایی» داشت حاضر و غایب می کرد، طفلک نخواست از «آقا» و «خانم» فاکتور بگیرد، اول به اسم من رسید و گفت: «خانم شیوا فرهمند»، من دستم را بلند کردم و او شرمنده گفت: «ببخشید، من سال ها خارج بوده ام و تازه آمده ام، زیاد با نام های ایرانی آشنا نیستم»، بعد به خانم شیوا زجاجی رسید و گفت: «آقای شیوا زجاجی!» آن وقت فهمید که به این سادگی ها نمی توان از «نام های ایرانی» سر در آورد و دیگر از «آقا» و «خانم» صرف نظر کرد!!

راستی، خانم شهرنوش پارسی پور هم بتازگی رمانی منتشر کرده اند و باز کار دست عده ای داده اند، زیرا که نام رمان و نام مرد قهرمان داستان شیواست! من نمی دانم این چه سری است که مردان شیوا نام ایرانی همیشه در رمانها ظاهر می شوند!

حالا که صحبت چرائی نام ها شد، بد نیست برای انبساط خاطر مطلبی را هم که خیلی وقت پیش درباره نام خانم گوگوش نوشته ام، این پائین بخوانید:

## درباره نام خانم گوگوش

این روزها در جمع ایرانیان خارج کشور برکنار ماندن از «تب گوگوش» کار

دشواری است! همه جا صحبت از ایشان است و در بسیاری از سکوه‌های اینترنت نیز نمونه‌هایی از تصویر و صدای ایشان یافت می‌شود. چندی پیش مصاحبه‌ای را که بی‌بی‌سی در اوائل سفر خانم گوگوش به خارج با ایشان به عمل آورده بود در جایی در اینترنت شنیدم. خبرنگار معنی نام خانم گوگوش را پرسید و ایشان پاسخ دادند که «این نام مرد ارمنی است». نمی‌دانم چرا و بر چه اساسی ایشان چنین پاسخ دادند. به نظر می‌رسد که خود خانم گوگوش زبان ترکی آذربایجانی را به خوبی می‌دانند، یا دست کم پدرشان می‌بایست معنی این نام را به ایشان گفته باشند.

در زبان ترکی آذربایجانی (و برخی دیگر از شاخه‌های زبان ترکی) نام برخی از پرندگان به شکل اسم مرکب و با افزودن جزء «قوشی» (پرنده... ساخته می‌شود، مانند «سُرچه قوشی» (گنجشک)، «طوطی قوشی» (طوطی)، «هشترخان قوشی» (بوقلمون) و غیره. در ترکیبات ویژه‌ای «قوشی» به «قوش» (پرنده) تبدیل می‌شود، مانند «بایقوش» (جغد)، «قارانقوش» (پرستو)، و... «قوقوش» (قو). حال اگر تلفظ ترکی همین نام آخری را با آوانویسی فارسی بنویسیم، باید بنویسیم «گوگوش»! یعنی پدر خانم فائقه آتشین خیلی ساده نام هنری «قو» را برای ایشان برگزیده‌اند و فقط املائی نام است که با تلفظ آقای صابر آتشین (یا همان تلفظ ترکی آذربایجانی) به «گو» و «گوش» و در نهایت به «گوگوش» تبدیل شده است.

این احتمال وجود دارد که از طرف نزدیکان به خانم گوگوش توصیه شده باشد که برای پرهیز از ایجاد آشفتگی در تلفظ، صحبتی از ریشه حقیقی و درست نام خود به میان نیاورند، زیرا در این صورت نام ایشان را به فارسی باید «غوغوش» تلفظ کرد! وجود ریشه فارسی برای نام «قو» جای بحث دارد، زیرا کم‌وبیش در همه خویشاوندان دور و نزدیک زبان‌های ترکی، از خاور دور تا دریای مدیترانه، این پرنده را چیزی از ریشه «قو» یا «غو»، در ترکیه «کوغو» و در مغولستان «خون» می‌نامند. با این حال اگر بخواهیم بر تلفظ فارسی «قو» (یعنی «غو») و تلفظ درست «قوش» (که ترکی آذربایجانی است، یعنی «گوش») پافشاری کنیم، آنگاه باید نام ایشان را «غوگوش» تلفظ کنیم!

این نگارنده به سهم خود با هرگونه تعصب‌ورزی از هر قماش مخالفم، فقط داشتم فکر می‌کردم که دور نیست روزی که عاشقان بی‌شمار خانم گوگوش در جمهوری آذربایجان ایشان را برای اجرای کنسرت به باکو دعوت کنند، و آن جا دیگر صحبت از «نام مرد ارمنی» خنده‌دار خواهد بود!

ف. شیوا